

بلوط کوچک

Story by Christa Kauble

Illustrations by Mary Jo
Tannehill

Translator: mosayeb shirani

داستان را کریستا کابل

تصویر کر: مری جو تانهیل

برگ مردان: مصیب شیرانی



فریاد سوزناک بلوط است
که در گوش انسانهای با
وجدان بیدار طنین می افکند
که پاس بدرايد شکوه زاگرس

را

پلوط کوچک



داستان را که پیتا کابل - تصویر کرده مری جوتا نویل
برگردان: مصیب شیرانی



Once upon a time,
there was a little acorn that longed to become a
big, beautiful oak tree.

روزی روزگاری، بلوط کوچکی بود که آرزو داشت تبدیل به یک درخت
بلوط زیبا و بزرگ شود.

One day, a squirrel passing by found
the little acorn
and buried it near a stream.

یک روز سنجابی که از آنجا می
گذشت بلوط کوچولورا پیدا کرد
و آن را در نزدیکی نهر دفن کردند.





When the rains came,
the little acorn began to sprout.
Down went its roots searching for water and up came
leaves to catch the sunlight.

وقتی باران آمد، بلوط کوچک شروع به جوانه زدن کرد
کرد برگها برای گرفتن نور خورشید به سمت بالا ریشه
هایش در جستجوی آب پایین رفت.





The squirrel passed by
every day on his way to the
stream to get a drink and
watched the little acorn grow
with each rain into a small
oak tree.

سنجب هر روز در راه رفتن به نهر
برای نوشیدن آب از آنجا رد می شد و
بلوط کوچک را تماشایی کرد که با هر
بارندگی رشد می کرد و به درخت بلوط
کوچک تبدیل می شد .





As fall approached,
the small oak tree's leaves turned beautiful colors. The winds began to blow and the small oak tree shivered until its leaves fell to the ground. The leaves gave the animals of the forest winter shelter and protected the ground and the small oak tree's roots against the coming cold.

برگ های درخت بلوط کوچک رنگ های زیبایی پیدا کردند. بادها شروع به وزیدن کردند و درخت بلوط کوچک می لرزید تا اینکه برگ هایش روی زمین افتاد. برگها به حیوانات جنگل پناهگاه زمستانی می دادند و از زمین و ریشه های درخت بلوط کوچک در برابر سرما محافظت می کردند.





Snow began to fall
and the ground was covered
with a beautiful white blanket.

برف شروع به باریدن کرد و زمین با یک
پتوی سفید زیبا پوشیده شد.





When Spring came,
the snow melted and soaked into the
ground. The thirsty little tree
drank and drank.

وقتی بهار آمد، برف ذوب شد و به زمین
خیس شد. درخت کوچولوی تشنه نوشید
و نوشید.

As the weather warmed, the
little tree began to sprout new
leaves.

با گرم شدن هوا، درخت کوچک شروع به
جوانه زدن و دادن برگ های جدید کرد...

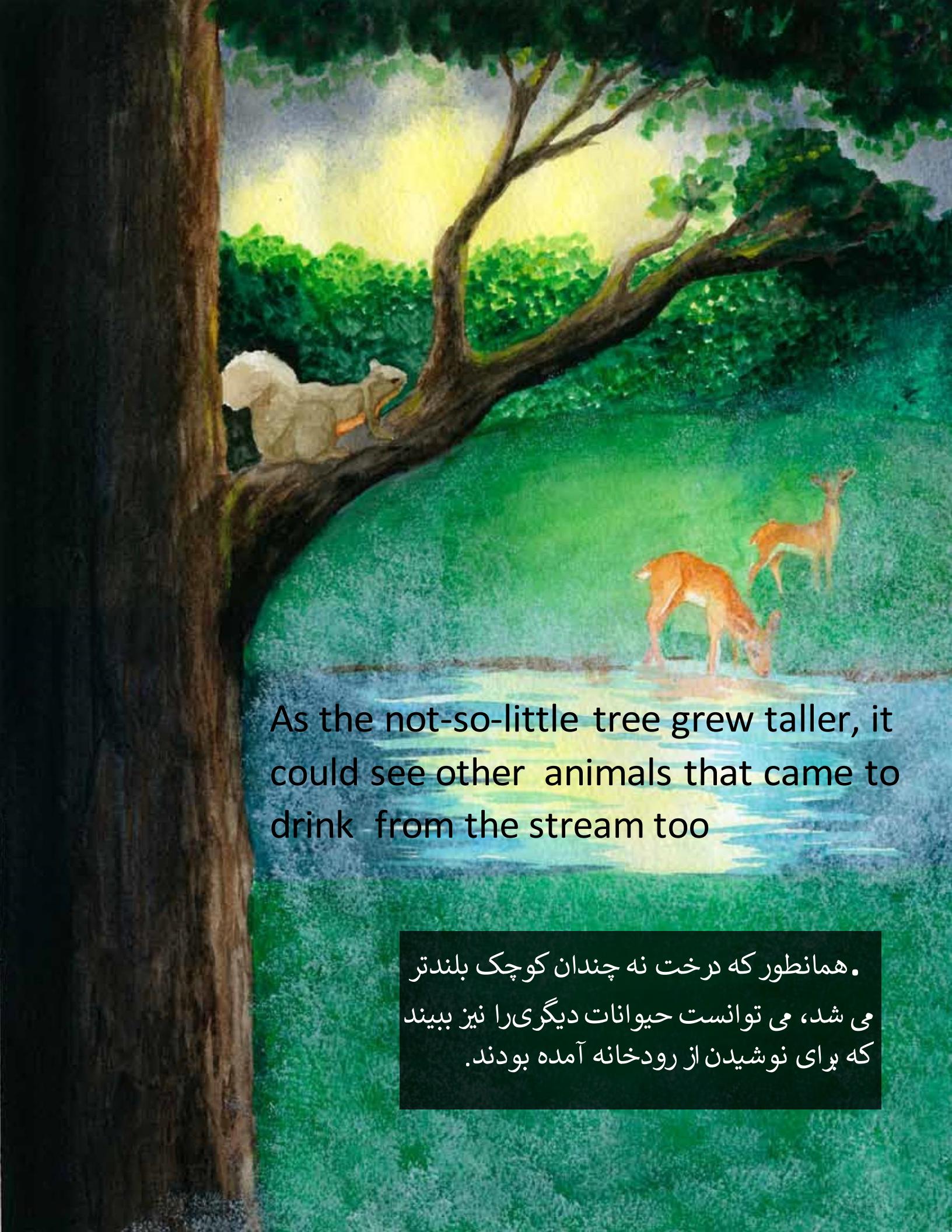


The rains came again and helped the little tree grow bigger and bigger.

بران دوباره آمد و به درخت کوچک کمک کرد تا بزرگ و بزرگتر شود.

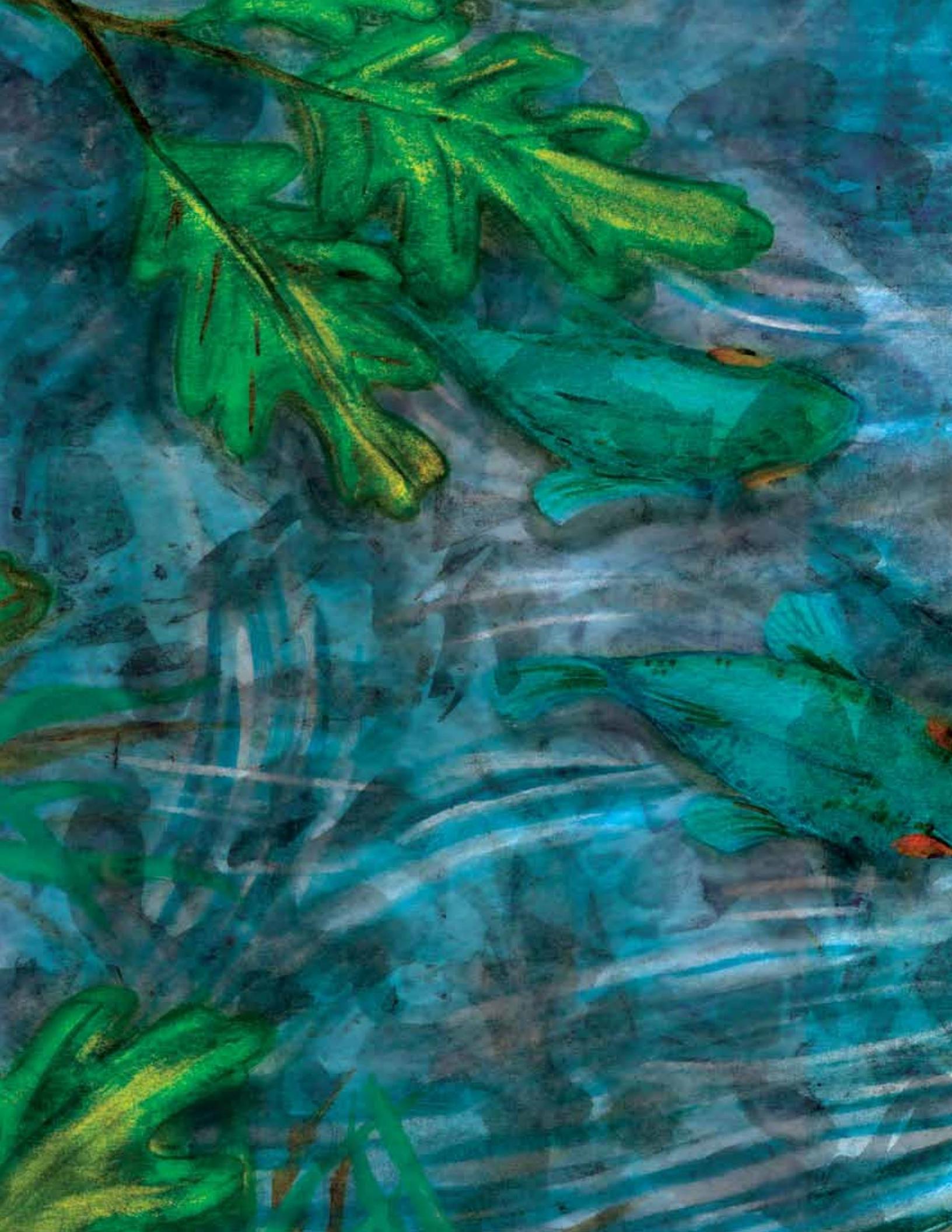
The squirrel passed by day after day, even climbing on some of the not-so-little tree's branches, on his way to drink from the stream.

سنجب روز به روز رد می‌شد، حتی از شاخه‌های نه چندان کوچک درخت بالا می‌رفت تا از نهر آب بنوشد.



As the not-so-little tree grew taller, it could see other animals that came to drink from the stream too

همانطور که درخت نه چندان کوچک بلندر
می شد، می توانست حیوانات دیگری را نیز ببیند
که برای نوشیدن از رودخانه آمده بودند.





Growing taller still,

the not-so-little tree looked down on the fish
swimming in the cool water below.

It seemed all living things needed water,
just like the tree

درخت نه چندان کوچک که همچنان بلندتر می شد،
به ماهی هایی که در آب خنک شنا می کنند. نگاه می
کرد. به نظر می رسید همه موجودات زنده به آب نیاز
دارند، درست مثل درخت

When the heat

of the summer came, and the rain did not fall,
the getting-bigger tree stretched its roots to
the edge of the stream where it could drink
and continue to grow.

فصل گرما

تابستان آمد و باران نبارید، درختی که بزرگتر می شد
ریشه هایش را تالبه نهر دراز کرد تا بتواند بنوشد و
به رشد خود ادامه دهد.



The roots of the getting-bigger tree also helped the stream by holding the soil to the bank, keeping the stream clean

ریشه‌های درخت که بزرگ‌تر می‌شد و با نگه داشتن
خاک در ساحل، تمیز نگه داشتن جریان اب به
رودخانه کمک کرد.

The bigger the tree grew, the more water it needed to drink. The animals that came to drink at the stream would stretch out in the shade of the oak tree or rest on its branches which by now had grown very big.

هر چه درخت بزرگتر می شد، آب بیشتری برای نوشیدن نیاز داشت. حیواناتی که در کنار نهر آب می نوشیدند در سایه درخت بلوط دراز می کشیدند یا روی شاخه های آن استراحت می کردند او که اکنون بسیار بزرگ شده بود.





Before long,
the squirrel that had buried
the little acorn and watched it grow
brought his family to live in the tree.

The big, beautiful oak tree that was once a
little acorn was very happy and began
dropping little acorns of its own.

به زودی،

سنجبی که بلوط کوچک را دفن کرده بود و رشد آن را
تماشا می کرد . حالا خانواده اش را آورد تا روی درخت
زندگی کنند . درخت بلوط بزرگ و زیبایی که زمانی بلوط
کوچک بود بسیار خوشحال شد و شروع به انداختن
بلوط های کوچک خود کرد .





The End



کریستا کابل در حالی که «بلوط کوچک» را نوشت که دانشجوی کالج انجمن فنی اوزراس کس در اسپرینگفیلد بود. کریستا به عنوان دانش آموز در کلاس ادبیات کودکان، داوطلب تیم زمین شد و در اوایل USDA-NRCS شرکت کرد. (برنامه آموزش دوران کودکی از طریق پروژه کیفیت آب میسوری جنوبی در اوزارک.)

کریستا به عنوان یک داوطلب، این داستان را از طریق مشارکت برنامه نوشت تا مفاهیم حفاظت از محیط زیست را به کودکان معرفی کند. کریستا اکنون در دانشگاه ایالتی میسوری در اسپرینگفیلد تحصیل می کند و در آنجا در رشته تحصیلات ابتدایی تحصیل می کند.

درباره تصویرگر:



درختان یکی از موضوعات مورد علاقه مری جو تانهیل از دوران جوانی او بوده است، بنابراین داشتن فرصتی برای تصویرسازی «بلوط کوچولو» مانند یک رویا به نظر می رسد. از آنجایی که مری جو به اهمیت آموزش در حفاظت از منابع طبیعی ما اعتقاد راسخ دارد، استفاده از استعدادهای او به عنوان یک داوطلب تیم زمین یک کار طبیعی بود.

درباره مترجم



مصطفی شیرانی او متولد استان چهار محال بختیاری است. علاقه وافر او به طبیعت ایران و بویژه کوههای بلوط خیز زاگرس اورا بر ان داشته است که برای حفاظت از زاگرس فعالیت کند او از سال 1390 تا کنون با طرح هر مدرسه یک نهالستان از روستاهای لرستان و چهار محال بختیاری برنامه خود را با حمایت دانش آموزان و معلمان و فعالان محیط زیست اغاز کرده است. حالا در اغلب استان های زاگرس نشین از کردستان تا خوزستان برنامه های را با مشارکت انجمن احیای زاگرس برای دانش آموزان و حفظ جنگلهای زاگرس پیگیری می کند. برگردان این کتاب برای او هیجان انگیز و جالب بود.



وای هاشق دشت و کوه و ای او و خاکن
سینه جا دارگل بلى، پر سینه چاکن جوُنم
سی دل بعد خوشونن، نه وه ترس زور و سریاز
وای گله و رمه ن من قرق نچارنیم جوُنم
جا بریدن بليط درخت بکاریم

سی دل بعد خوشونن، نه وه ترس زور و سریاز
گوش بدیم قهقهه ی کوگ دل نوازه
جوُنم با او دستی که زاگرسه بسازه
سی دل بعد خوشونن، نه وه ترس زور و سریاز

وای مردم زاگرس نشین، نجیب و پاکن
چی بلی پر طاقت و چی کوه صیرین
زاگرسم ایسازنت باز، مردمت وا ساز و آواز
بیوین عهد بندیم دیه زکوه هیمه نیاریم
تش ننیم به بیشه و به دار و پیوار

زاگرسم ایسازنت باز، مردمت وا ساز و آواز
جای ناله ی تفندگ من کوه و مازه
داعم سی مردی که داره نبره سی تش
زاگرسم ایسازنت باز، مردمت وا ساز و آواز

